



شورای ملی مقاومت ایران مسئول شورا

با درود به مصدق کبیر و یاران پایدار مقاومت و رفقا و همسنگران شورا در آغاز چهل و دومین سال حیات تنها جایگزین دموکراتیک و مستقل و با تهنیت به رئیس جمهور برگزیده برای دوران انتقال حاکمیت به مردم ایران

امروز مقاومت ایران با مریم از جوانب گوناگون داخلی و بین‌المللی در اوج است. این را به ویژه با کانون‌های جنگاور شورشی همه می‌بینند. فغان و فریاد دشمن و طیف عوامل و مزدوران هفت خط و هفت‌رنگ آن به همین خاطر است. اما در سالگرد شورا من عمده دارم به ۴۱ سال قبل برگردم.

در ۳۰ تیر ۱۳۶۰ به عیان می‌شد دید که ما در برابر مهیب‌ترین نیروی ارتجاعی تاریخ ایران که از اعماق قرون و اعصار سربرداشته و از پشتوانه عظیم اما گذرای اجتماعی هم برخوردار است، سینه سپر کرده‌ایم. خمینی در مقام ولایت و سلطنت مطلقه، به صراحت از ما «توبه» و دستبوسی و بیعت مطلقه می‌خواست و هیچ راهی جز «حیات خفیف خائنانه» باقی نگذاشت. در پشت یک جنگ ضدمیهنی با شعار «صدور انقلاب» و «فتح قدس از طریق کربلا» هم سنگر گرفته بود تا از دید خلیق پنهان کند که دشمن ما نه در عراق و قدس و آمریکا، بلکه در همین جا در زیر عمامه و عباس است.

روزگاری غریبی بود. کلمه آزادی و سخن از دموکراسی به ویژه در عرف چپ‌نمایی قبیح و ناپسند بود. حزب توده خطاب به من می‌نوشت:

«توجه فرمایید... دموکراسی که این همه مورد عشق و پرستش شماست، اولاً می‌تواند سایه به سایه استقلال طلبی و امپریالیسم ستیزی نباشد و ثانیاً در مبارزه با امپریالیسم که در عصر ما اصلی و شاخص است، چه بسا نقش درجه دوم احراز نکند».

و ما قبل و بعد از آن می‌گفتیم و می‌نوشتیم: «وقتی مقاومت ما پیروز شود، یکی از بزرگترین موانع انقلابات معاصر و بلکه مهم‌ترین عامل انحراف و اضمحلال آن‌ها که همانا تجاوز به حریم مقدس آزادی تحت انواع و اقسام بهانه‌هاست، از میان برداشته می‌شود... احیای مقوله آزادی همانا احیای بشریت و انقلابات مغلوب است». در آن روزگار غریب، هیستری مذهبی و ریش و تسبیح، اسلام‌پناهان زمانه را کور و کر، «بی‌دنده و ترمز» و قمه‌کش کرده بود. حجاب اجباری با شعار «یا روسری یا توسری» اندازه نمی‌شناخت. عکس برگردان آن را که از زمان رضا شاه در بی‌حجابی اجباری سابقه دارد، در هیستری کف بر دهان ضدمذهبی می‌توان دید. طرفین طیف، در انحراف از اصل موضوع که همانا حاکمیت سیاسی است، اتحاد عمل دارند. این شراکت عینی در هر حال به جیب شیخ حاکم می‌ریزد. سپر بلاش می‌شود، تفرقه می‌اندازد و تضاد اصلی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. گوئیا که دعوا نه با حاکمیت شیخ و فیزیک حکومت آخوندی بر روی زمین، بلکه با متافیزیک دینی، در آسمان و بر روی هواست. نتیجه‌اش هم این می‌شود که دنده عقب بگیرید و به قرن گذشته برگردید. به طرف شاه و پدرش و بعد هم بچه‌اش و حتی نوه‌اش! باید به خاطر انقلاب مشروطه از محمدعلی شاه و شیخ فضل‌الله و به خاطر انقلاب ضدسلطنتی از شاه و رضا شاه معذرت‌خواهی کرد و عذر تقصیر خواست. سُس آن هم مشت‌های لفاظی و فحاشی به مجاهدین، از قضا در باره دموکراتیک نبودن آن‌هاست که چرا ترک خانه و خانواده و خانمان نموده و یکسره خود را وقف جنگ با رژیم آخوندی آن هم در هیأت و کسوت یک ارتش آزادیبخش کرده‌اند. سازمانی که در آن جهاد اکبر با نفس و ایدئولوژی فردیت و جنسیت، به عملیات جاری ارتقا یافته است.

در دستگاه بورژوازی وابسته و رو به عقب که به خاطر منتهای ضعف و ذلت از جنگ میهنی تا همین امروز علیه مقاومت و انقلاب و بر ضد جمهوری دموکراتیک با شیخ هم‌نوا بوده گوئیا که مشکل در «انقلاب کردن» علیه دیکتاتوری سلطنتی بوده است. ولی ما با تخطی عمدی و آخوند نشان در دستور زبان می‌گوییم که مشکل امروز و دیروز همانا «ارتجاع کردن»! است که اشارتی به سرقت و سپردن رهبری انقلاب ضد سلطنتی به ارتجاع خمینی در گذشته و داعیه بازگشت به ماقبل خمینی در حال حاضر است.

در اولین سخنرانی بعد از آزادی از زندان شاه، یک هفته قبل از اینکه خمینی به ایران بیاید، اعلام کردیم خواهان «انقلاب دموکراتیک» هستیم و «نیامده‌ایم روند خودبخودی قضایا را ستایش کنیم بلکه باید اندیشید که چه چیز باید باشد و چه چیز هم نباید باشد». همچنین ۱۰ روز بعد از ۲۲ بهمن که خمینی «انقلاب اسلامی» را علم کرد با صدای بلند گفتیم: «اگر صحبت از انقلاب است یعنی دگرگون کردن، یعنی حکومت‌کننده کنار برود و حکومت شونده بیاید. یعنی طبقه حاکم داغان بشود، یعنی زیر و رو شدن. چیزی که علی به بهترین صورت در اعلامیه شماره یک خود پس از به قدرت رسیدن بیان کرد (که)... باید دگرگون و غربال شوید؛ تا کفگیر نظام فعلی به ته دیگش بخورد، برگردد، پائینی‌ها بالا بیایند و بالایی‌ها پائین بیایند. این است معنای انقلاب... والا صحبت از انقلاب نکنید، بخصوص صحبت از انقلاب اسلامی نکنید، خود انقلاب به اندازه کافی مسئولیت دارد، چه رسد به انقلاب طراز اسلام».

دریغا که مردم ایران بیش از ۲۵۰۰ سال است بدون سرکوب و انواع سلطنت، جز در مقاطعی کوتاه، بهار آزادی را تجربه نکرده اند. عجباً که تا دیروز تحت عنوان اصلاح طلبی، آخوند خاتمی و سردرّخیم اطلاعات حجاریان و موسوی خوئینی‌ها دادستان کل ارتجاع در زمان قتل عام و دستیارش عباس عبدی الگوسازی می‌شدند. اکنون که تاریخ مصرف اصلاح طلبی به سر آمده با شگفتی در یک عقیگرد تاریخی به زنده کردن و تجلیل امثال فروغی مهره زبردست و کهنه کار انگلیس در خدمتگزاری به رضا خان پرداخته‌اند.

همین یک نمونه را برای آگاهی نسل جوان، به اختصار اشاره می‌کنم. آنچنان که در همه کتاب‌های شرح وقایع نوشته‌اند: فروغی از ۱۳۰۲ که رضاخان بر کرسی رئیس الوزرای نشست، عضو ارشد کابینه و عقل منفصل او بود. دکتر مصدق نماینده مردم تهران در مجلس شورای ملی صلاحیت سیاسی فروغی و وثوق الدوله را که هر دو از وزرای رضاخان بودند زیر ضرب برد. مدرس که در رأس مخالفان رژیم کودتا بود در آبان ۱۳۰۵ توسط مزدوران رضا شاه ترور و مجروح شد اما زنده ماند و بعداً در آذر ۱۳۱۶ در تبعید کاشمر به شهادت رسید.

فروغی در تغییر سلطنت اولین نخست‌وزیر رضا شاه شد و عمده هم و غم خود را در پنج ماه و نیم صدارتش صرف مراسم تاج‌گذاری رضاخان و تأمین مخارج گزاف آن کرد. بعد برای از بین بردن اعتراضات خارج از کشور به حکومت کودتا که مأموریت جدید او بود به اروپا رفت. فروغی در کابینه مستوفی به دستور رضا شاه و از جانب او وزارت جنگ و زمام امور ارتش تحت‌امر را به عهده داشت. علاوه بر سایر مشاغل، سه نوبت در زمان رضا شاه نخست‌وزیر و سه نوبت هم وزیر جنگ بود. در اردیبهشت ۱۳۰۵ هنوز یک هفته از تاج‌گذاری رضاخان در دولت فروغی نگذشته بود که سربازان و درجه‌داران فوج سلماس به خاطر نرسیدن حقوق خود سر به شورش برداشتند. رضا شاه، آیرم فرمانده لشکر آذربایجان را به سرکوب آنها فرستاد و ۵۶ نفر اعدام شدند. خودش هم برای سرکوب نظامیان شورشی به خراسان شتافت و در بجنورد سر ضرب دستور اعدام ۱۲ نفر را صادر کرد. این پس از اعدام ۶۰ نفر توسط فرمانده لشکر رضاشاه در خراسان از اهالی ترکمان در آن خطه بود. در دومین کابینه فروغی، تیمورتاش وزیر دربار قبلی و سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ همین کابینه فروغی از شرکای پیشین رضا شاه بودند که یکی پس از دیگری در زندان سر به نیست شدند. در فروردین ۱۳۱۳ هم‌زمان با قتل اسعد با تزریق آمپول هوا در زندان قصر تهران، عده زیادی از سران بختیاری و قشقایی و بویراحمد و ممسنی هم به دار آویخته شدند. یکی از آنان پدر شاپور بختیار بود که همراه با ۴ تن از خویشاوندانش به دستور رضا شاه به دار آویخته شد و سایرین به حبس‌های طولانی محکوم شدند. در نخست وزیری فروغی راه چالوس به طول ۱۶۸ کیلومتر با قربانی دادن بیش از هزار کارگر افتتاح شد. در شهریور ۲۰ فروغی دوباره به دستور انگلیس پیدایش شد که قبل از هر چیز تسلیم ایران را تحت عنوان ترک مخاصمه و به قول خودش خودداری «از هرگونه عملیات مقاومت» اعلام کند، سپس بار رضا شاه را ببندد و او را به تبعید در جزیره موریس بفرستد و آنگاه پسرش را مانند پدرش از جانب انگلستان بر تخت سلطنت بنشانند. در مورد اموال غصبی رضا شاه هم آن قدر سر و صدا و اعتراض شد که همان مجلس دست‌نشانده، فروغی را مکلف به تعیین هیأتی برای پس گرفتن اموال غصبی و مسروقه رضا شاه کرد.

وقتی تاریخ مصرف مستوفی‌الممالک در مقام نخست‌وزیری به پایان رسید و رضا شاه او را دور انداخت، مستوفی به مصدق پیام داد «من تا چانه به گل نشستم، شما مواظب باشید که تا فرق سر در لجن فرو نروید».

xxxxxx

دوباره به ۴۱ سال پیش برمی‌گردم. در ۳۰ خرداد سال ۶۰ در آغاز مقاومت انقلابی و در ۳۰ تیر سال ۶۰ در بدو تشکیل شورای ملی مقاومت، من هرگز گمان نمی‌کردم که طولانی‌ترین، سرسخت‌ترین، بغرنج‌ترین، پرشکنجه‌ترین و پر خون‌ترین مقاومت سازمانیافته تاریخ ایران را آمیخته با قتل‌عام‌های زنجیره‌ای در پیش داریم. نمی‌دانستم که کبوتران خونین‌بال میلشیا که در ۳۰ خرداد اسم‌شان را هم به دشمن نگفتند، و کاروان بزرگ شهیدان ۵ مهر که طلسم شاه سلطان ولایت را سپیده‌دمان تیرباران درهم شکستند و فدیه‌های عظیم ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ موسی و اشرف، تازه اول کار و سال اول است. آخر انقلاب کردن به معنی واقعی و دموکراتیک آن با حاکمیت جمهوری مردم بسا هزینه‌ها دارد و مفت و رایگان به دست نمی‌آید.

دوش مرغی به صبح می‌نالید

عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح گوی و من خاموش

آری، پس از آن، درهم شکستن بسیاری طلسم‌ها و عبور از کوره‌های گدازان دیگر در پیش بود. از جنگ ضد میهنی تا قربانگاه‌های جنگ کویت و اشغال عراق تا برچسب‌های تروریستی و کارزارهای زنجیره‌ای شیطان‌سازی. از قتل‌عام زندانیان تا کهکشان شهیدان فروغ جاویدان، از بمباران‌های مهیب تا کودتای استعماری ۱۷ ژوئن با خودسوزی قهرمانانش، از ۶ و ۷ مرداد ۱۳۸۸ تا ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ و قتل عام ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ در اشرف. و آنگاه حملات پیاپی موشکی با صف‌هایی از شهیدان.

این شمه‌ای از حکایت مقاومت ما و انقلاب نوین ایران است.

راستی که اگر مریم و انقلابش نبود چیزی از مجاهدین در دایره مقاومت باقی نمی‌ماند.

راه طی شده در ۴۱ سال گذشته پیامی بسیار روشن و درخشان دیگری هم دارد: پیروزی محتوم

این مقاومت و انقلابی است تا پیروزی

خوشا آنان که بر سر موضع و آرمان شورا که آزادی و انتقال حاکمیت به جمهور مردم ایران است ایستاده‌اند

مسعود رجوی